

نبوت از نگاه صدرا و موسی بن میمون*

مسعود صادقی** و سید محمود موسوی***

چکیده

صدرالمتألهین شیرازی و موسی بن میمون دو فیلسوف هستند؛ یکی از مکتب اسلام و دیگری از شریعت یهود که هر دو راجع به نبوت به تفصیل بحث کرده‌اند. بعد از مقایسه میان دیدگاه آن دو به دست می‌آید که شباهت‌های این دو دیدگاه بیشتر از تفاوت‌هاست، بدین‌سان این دو دیدگاه را می‌توان دیدگاهی همانند دانست. در بخش‌های حقیقت نبوت، اثبات ضرورت نبوت، راه تشخیص نبی از غیرنبی و شریعت الهی از غیرالهی، صفات نبی، مراتب انبیا و وظایف نبی، دیدگاه هر دو فیلسوف بسیار به یکدیگر شباهت دارد. تنها بخشی که در آن مسیر صدرا و ابن میمون کاملاً از هم جدا می‌شود، بخش مربوط به «افضل انبیا»ست.

واژگان کلیدی: صدرا، ابن میمون، نبوت، نبی، حس، خیال، عقل، شریعت.

* تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱۷ تاریخ تأیید: ۹۱/۲/۸

** دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم ☞ قم (msadeqi17@yahoo.com).

*** استادیار دانشگاه باقرالعلوم ☞ قم (smmusawi@gmail.com).

درآمد

بحث نبوت از جمله مباحث دینی است که در حوزه‌های مختلفی به ویژه فلسفه و کلام از آن بحث شده است. در این مقاله تلاش شده است با نگاهی فرا تاریخی، دیدگاه دو اندیشمند بزرگ الهی، از دو دین اسلام و یهود، گزارش و مقایسه شود. یکی **صدر المتألهین شیرازی** و دیگری **موسی بن میمون یهودی**. دلیل گزینش این دو فیلسوف این است که از دو دین مختلفند و هر دو در تکاپوی تلفیق آموزه‌های شریعت مورد اعتقاد خود با آموزه‌های فلسفی‌اند.^۱ بدین سان این پژوهش علاوه بر ارائه دیدگاه دو فیلسوف مزبور، نیز می‌تواند آموزه نبوت را از نگاه شریعت اسلام و یهود نمودار سازد. اختلاف نظری که بین این دو اندیشمند در برخی مباحث الهیاتی، خصوصاً بحث صفات خداوند (ر.ک: کاشفی، ۱۳۷۸، ص ۲۹، ش ۲)، وجود دارد نیز خود انگیزه‌ای ایجاد می‌کند تا دیدگاهشان در سایر مسائل الهیاتی بررسی و مقایسه شود.

ما دیدگاه هر دو اندیشمند را به طور جداگانه و در هفت بخش گزارش و سپس مقایسه می‌کنیم. قبل از بیان دیدگاه **ابن میمون** شرح حالی از وی نیز ارائه می‌دهیم؛ ولی از آنجا که **صدر المتألهین شیرازی**، میان دانش پژوهان فلسفه و کلام چهره‌ای شناخته شده است، از ذکر شرح حال وی صرف نظر می‌کنیم.

۱. نبوت از نگاه صدر المتألهین شیرازی

۱-۱. حقیقت نبوت

صدرا معتقد است نبوت، عطایی است الهی نه امری کسبی، و نبی کسی است که از جانب

۱. **صدرا** در این باره می‌گوید: «فلنذكر أدلة سمعية لهذا المطلب حتى يعلم أن الشرع و العقل متطابقان في هذه المسألة كما في سائر الحكميات و حاشی الشريعة الحقة الإلهية البيضاء أن تكون أحكامها مصادمة للمعارف اليقينية الضرورية و تبا لفلسفة تكون قوانينها غير مطابقة للكتاب و السنة» (شیرازی، ۱۳۶۳ ج ۸، ص ۳۰۳). **ابن میمون** نیز هدف از تألیف کتاب **دلالة الحائرين** را تلفیق شریعت یهود و فلسفه می‌داند: «اما الاندلسيون من أهل ملتنا كلهم، يتمسكون بأقوال الفلاسفة و يميلون لأرائهم ما لا تناقض قاعدة شريعة و لا تجدهم بوجه يسلكون في شيء من مسالك المتكلمين. فلذلك يذهبون في أشياء كثيرة نحو مذهبنا في هذه المقالة في تلك الأمور النزرية الموجودة لتأخرهم» (ابن میمون، ۱۹۷۲، ص ۱۸۰). **ایزادور تورسکی** می‌نویسد: «در آثار ابن میمون، تورات و فلسفه به نحوی سازگار در کنار هم گذاشته شده‌اند» (تورسکی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۰، ش ۸).

خداوند برای ارشاد و هدایت مردم برگزیده می‌شود. وی معتقد است: نبوت دارای ظاهر و باطن است. ظاهر نبوت همان شریعت است و باطن آن ولایت است. نبی با ولایت خویش از خداوند یا فرشته او معانی‌ای را اخذ می‌کند که همان معانی او را به کمال مرتبه خویش در ولایت و نبوت می‌رساند. سپس آنچه را که کسب نموده به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به خلائق می‌رساند و آنها را تعلیم و تزکیه می‌کند و این ممکن نیست مگر با شریعت. شریعت نیز کتاب و سنت و احکام فقهیه و اجماع علماست (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۸۵)؛ بنابراین باطن نبوت همان ارتباط او با غیب و ظاهر آن ارتباط با خلق است. وی معتقد است حقیقت نبوت که همان نبوت باطنی است هیچ‌گاه قطع نمی‌شود (همان، ص ۴۲)؛ ولی ظاهر نبوت قطع می‌شود (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۳۷۶).

همچنین وی حقیقت نبوت را مشتمل بر سه مرتبه حسی، خیالی و عقلی می‌داند که از آنها به ملکی، فلکی و ملکی تعبیر می‌کند (همان، ص ۲۹۶). بدین‌سان نبوت از نظر صدرای امری تشکیکی است و این مبنایی است برای تفاضل انبیا نسبت به همدیگر (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۸۰ / همو، ۱۴۰۲، ص ۳۵) رویا و اطلاع از غیب که به اعتقاد صدرای بخشی از نبوت است (همو، ۱۳۶۳، ص ۳۱۵) نیز بر همین مبنا استوار است.

۱-۲. ضرورت نبوت

صدرای در اثبات ضرورت نبوت دلیل فلسفی اقامه نمی‌کند. استدلال وی یک استدلال کلامی است که سایر حکماء نیز آورده‌اند (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۴۵۶). در روایات نیز به این استدلال اشاره شده است. صدرای در ذیل حدیثی از امام صادق^ع این استدلال را مشروحاً بیان کرده است (کلینی، ۱۳۶۶، ص ۳۹۳) بیان صدرای از استدلال بدین شرح است:

۷

انسان در وجود و بقای خویش نمی‌تواند به ذات خود اکتفا کند و از دیگران بی‌نیاز باشد؛ زیرا نوع انسانی در یک فرد منحصر نیست؛ بنابراین تنها راه زندگی انسان در این عالم، زندگی اجتماعی است؛ لذا از نوع او افراد متعدد پدید آمد و بلاد گوناگون تشکیل شد و افراد در معاملات و سایر روابط به قانونی نیازمند شدند که مرجع آنها باشد و بینشان به عدل و داد حکم کند. این قانون ضروری را که حافظ نظام و ضامن سعادت انسان‌هاست شریعت گویند و به ناچار به شارع و واضعی نیازمند است که برای انتظام امر معیشت، راه و روشی را اختیار کند و سنت و طریقی را به آنان بیاموزد که

به خدای خویش برسند و به قرب او نائل آیند و آنان را به انجام فریضی دستور دهد که عالم آخرت و سیر و سلوک به سوی خدا را یادآوری نمایند. این شارع باید از نوع انسان باشد؛ زیرا از یک سو مباشرت با ملائک و کسب علم از آنان برای همه افراد انسانی ممکن نیست و از سوی دیگر درجه و مرتبه حیوان پست‌تر از آن است که از طرف خداوند برای وضع قوانین شرایع و قوانین الهی مبعوث شود (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۹-۳۶۰).

در یک کلام **صدر** از مدنی بالطبع بودن انسان آغاز می‌کند و سپس به ترتیب می‌رسد به ضرورت تشریح قانون و مبعوث شدن قانونگذاری از میان خود انسان‌ها.

وی در برخی دیگر از آثار خود، در اثبات ضرورت نبوت، به گونه‌ای دیگر استدلال می‌کند: ضرورت نبوت را از دو جهت می‌توان اثبات کرد: اول از طریق عنایت خداوند نسبت به خلق؛ بی‌شک آن خدایی که حتی نسبت به نعمتهای کم فائده‌ای همچون قوس‌دار کردن کف پا بی‌توجه نبوده است به طریق اولی نسبت به افاضه نبوت به فردی از میان انسان‌ها نیز توجه خواهد داشت؛ دوم از طریق حاجت جامعه انسانی به کسی که امور جامعه را اصلاح کند و مردم را به طرف رستگاری رهنمون شود (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۷۹).

در بخش اول این استدلال، عنایت و لطف خداوند، مبنا قرار گرفته است؛ ولی بخش دوم را می‌توان بیانی دیگر از استدلال اول دانست.

۱-۳. راه تشخیص نبی از غیر نبی و شریعت الهی از غیر الهی

ممکن است در جوامع بشری افرادی به دروغ ادعای نبوت کنند. گاهی این افراد از آن دسته انسان‌هایی هستند که قوانینی از پیش خود برای اصلاح جامعه وضع می‌کنند و چنانچه **ابن میمون** اشاره می‌کند، به سبب تکامل قوه متخیله‌شان، ممکن است در کار خود موفق باشند (ابن میمون، ۱۹۷۲، ص ۴۱۷) و گاهی ممکن است افرادی، سخن انبیای الهی را برای مردم بازگو کنند و به موجب آن برای خود مدعی نبوت باشند. بدین سان باید راهی باشد تا به سبب آن قوانین الهی از غیر الهی و انبیاء راستین از مدعیان دروغین تمیز داده شوند.

صدر در ادامه استدلالی که برای اثبات ضرورت نبوت اقامه کرده، تصریح می‌کند که راه تشخیص صحیح و ناصحیح دو مقوله مذکور، معجزه است: «و باید که نبی مخصوص باشد به آیاتی از جانب خدا که دلالت کند شریعت او از جانب خداوند عالم قادر غافر منتقم است تا اینکه نوع در نزد او خاضع گردند و باعث شود کسانی که بر آن واقف می‌شوند به نبوت او اقرار نمایند

این آیات عبارت است از معجزه» (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۳۶۰).

بدیهی است با تامل در اوصاف و خصایص نبی نیز می‌توان نبی را از غیر نبی تشخیص داد. گرچه صدرای خود به این مهم اشاره نکرده است لکن از آنچه وی در باب اوصاف و خصایص نبی ذکر می‌کند به دست می‌آید که به این مطلب هم اهتمام دارد.

۱-۴. صفات نبی

صدرای صفات و کمالات نبی را به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم می‌کند. از دیدگاه وی انسانی که از جهت احساس، تخیل و تعقل که مبادی سه گانه ادراک هستند، به کمال رسیده باشد جامع عوالم سه گانه؛ یعنی عالم احساس، تخیل و تعقل است و ذات او از این عوالم سه گانه انتظام یافته است. کمال تعقل در انسان، اتصال او به ملکوت اعلی و مشاهده ملائکه مقربین است، و کمال قوه خیال، مشاهده اشباح مثالیه و صور مثالیه و دریافت اخبار غیبیه و جزئییه و اطلاع از حوادث گذشته و آینده است و کمال قوه حساسه، سبب شدت تأثیر در مواد جسمانیه می‌شود.

انسانی که کمال قوای سه گانه در وی جمع گردد به مقام جامعیت رسیده، دارای مرتبه خلافت شده و مستحق ریاست بر خلق خواهد بود و این فرد رسول و مبعوث از طرف خداوند است.

بنابراین، کمالات و خصایص اولیه نبی عبارت‌اند از: ۱. نفس ناطقه او در جهت قوه نظری به بالاترین مراتب رسیده، به طوری که به روح اعظم یعنی عقل کلی عالم شباهت کامل پیدا می‌کند و با روح اعظم اتصال کلی می‌یابد، و هرگاه که بخواهد بدون نیاز به فکر و تامل، علوم لدنی، بدون وساطت تعلیم بشری، بر وی افاضه می‌گردد؛ ۲. قوه متخیله وی چنان قوتی دارد که در عالم بیداری، عالم غیب را به چشم باطنی خویش مشاهده می‌کند و صورت مثالیه غائب از انظار مردم در برابر وی متمثل می‌گردد؛ ۳. قوه احساس وی چنان قدرتمند است که می‌تواند صورتی را از ماده جدا، یا به ماده صورتی بیوشاند.

صدرای پس از ذکر این صفات سه گانه اذعان می‌دارد که حقیقت نبوت عبارت است از مجمع انوار عقلیه و نفسیه و حسیه؛ نبی به سبب روحش ملکی مقرب و به سبب نفس و ذهنش لوحی است که از تماس شیاطین مصون است و فلکی است که از آلودگی‌های حیوانی به دور است و به سبب حسش پادشاهی قدرتمند است (همان، ص ۳۴۰-۳۴۴).

وی علاوه بر این صفات، سیزده صفت را به عنوان کمالات ثانوی نبی ذکر می‌کند که همه آنها برای نبی فطری و ذاتی هستند:

۱. اولین صفت، عصمت از گناه و خطاست که **صدر** آن را در عداد صفات دوازده گانه‌ای که ذیلاً عنوان می‌شود نیاورده، که صرفاً به آن اشاره می‌کند؛
۲. باید که نبی صاحب درک و فهم نیکو باشد تا هر چه می‌شنود یا به وی گفته می‌شود، مطابق واقع و حقیقت امر و همان گونه که مقصود گوینده است، درک کند؛
۳. دارای حافظه قوی باشد تا آنچه را که درک می‌کند، در قوه حافظه خویش حفظ و ضبط کند و هرگز آن را فراموش نکند؛
۴. دارای فطرتی صحیح و طبیعتی سالم و مزاجی معتدل و تام‌الخلقه باشد و بر انجام عملی که در خور اوست، قادر باشد؛
۵. دارای زبانی فصیح و بلیغ باشد؛
۶. دوستدار علم و حکمت باشد؛
۷. بر انجام امیال نفسانی حریص نباشد و نسبت به لذایذ نفسانی بدبین باشد؛
۸. دارای عزت نفس و دوستدار شرافت باشد و از انجام هر امر پلیدی امتناع ورزد؛
۹. نسبت به همه انسان‌ها رؤوف و مهربان باشد و از مشاهده منکرات خشمگین گردد؛
۱۰. دارای قلبی شجاع و عزمی راسخ باشد؛
۱۱. جواد و بخشنده نعم باشد؛
۱۲. سرور و بهجت او هنگام خلوت و مناجات با خدا از همه خلق بیشتر باشد؛
۱۳. سختگیر و لجوج نباشد و دعوت به اقامه عدل و انصاف را به آسانی بپذیرد و در انجام آن به سرعت گام بردارد و از دعوت به ظلم و جور و عمل قبیح امتناع ورزد (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۷-۳۵۸).

۱-۵. مراتب انبیا

از نظر **صدر** درجات و مراتب انبیا بی‌نهایت است لکن می‌توان این درجات بی‌نهایت را در چهار طبقه کلی قرار داد: الف) درجه نبی‌ای که از جانب خداوند به او وحی و الهام می‌شود؛ ولی نبوتش از غیرنفس خود تجاوز نمی‌کند و مأمور به هدایت مردم نیست. چنین شخصی، نبی هست اما رسول نیست. این درجه، درجه آن دسته از اولیاء الهی است که علوم نظریه، بدون اکتساب، برایشان حاصل می‌شود لکن آگاه نیستند که این علوم از چه طریقی برایشان حاصل شده است؛

ب) درجه دوم درجه انبیایی است که بر آنها الهام می‌شود و علاوه بر این صدای فرشته‌ای که بر قلب آنها الهام می‌کند را نیز می‌شنوند، لکن چنین امری در حالت خواب برایشان اتفاق می‌افتد نه در بیداری. چنین شخصی نیز نبی است اما رسول نیست؛ مانند پیامبر اسلام ﷺ که قبل از بعثتش در منام بر او الهام می‌شد و صدای ملک را می‌شنید اما مأمور به رسالت نبود؛ ج) درجه سوم درجه انبیایی است که علاوه بر داشتن مراتب قبلی در حالت بیداری فرشته وحی را می‌بیند و علاوه بر داشتند مقام نبوت برای رسالت نیز برگزیده می‌شوند؛ یعنی مأمور می‌شوند برای هدایت توده‌ای از مردم، خواه تعدادشان کم باشد یا زیاد؛ مانند یونس ؑ که خداوند در مورد وی می‌فرماید: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (صافات: ۱۴۷)؛ د) درجه چهارم درجه انبیایی است که علاوه بر داشتن مراتب قبلی واجد مقام امامت نیز هستند و صاحب شریعت و دین مستقلی هستند؛ مانند انبیای اولوالعزم: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی ؑ و نبی مکرم اسلام ﷺ (کلینی، ۱۳۶۶، ص ۴۲۳-۴۲۵).

۱-۶. افضل انبیا

از نظر صدررا نبی مکرم اسلام افضل انبیاست و برای اثبات این امر سه دلیل ارائه می‌کند: الف) وی با استشهاد به آیاتی از قرآن، پیامبر گرامی اسلام را افضل انبیاء می‌داند و پس از نبی مکرم اسلام، حضرت عیسی، موسی و ابراهیم ؑ را به ترتیب فضیلت ذکر می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۸۰ / همو، ۱۴۰۲، ص ۳۵)؛ ب) گذشته از آیات قرآن، با نظر به معجزات انبیا نیز می‌توان به نفع تفاضل آنها بر همدیگر، استدلال کرد (همو، ۱۳۰۲، ص ۲۷۴)؛ ج) همچنین صدررا معتقد است بعثت انبیاء و تشریح شرایع، متناسب با میزان ترقی و تکامل عقول و نفوس انسان‌هاست و چون عقول و نفوس انسان‌ها در زمان خاتم انبیا، به میزانی از رشد رسیده بود که پس از آن بی‌نیاز از رسول ظاهری بودند، می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر خاتم و شریعت او، افضل از انبیا و شرایع قبلی است (کلینی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۶۶-۵۶۷).

وجه برتری پیامبر اسلام نسبت به سایر انبیاء این است که: سایر انبیا، کتاب آسمانی را به مردم تعلیم می‌دهند و کتاب نازل شده نوری از طرف پروردگار است که آنها برای هدایت انسان‌ها آورده‌اند؛ ولی در مورد پیامبر اسلام ﷺ، تعبیر به تنزل، به جای انزال، حاکی از این است

که وی متخلق به قرآن است و خود بذاته نوری است از طرف خداوند که برای هدایت خلق فرستاده شده (شیرازی، ۱۴۰۲، ص ۱۹-۲۰). جامعیت پیامبر ﷺ در کمالات انسانی، که در حدیثی از خود پیامبر ﷺ به آن اشاره شده است (رک: صدوق، ۱۳۶۲، ص ۲۹۲) نیز از وجوه برتری حضرتش نسبت به سایر انبیا، بلکه جمیع خلائق است^۱ (شیرازی، ۱۴۰۲، ص ۱۳-۲۰). از نگاه صدر؛ چون پیامبر گرامی اسلام، خاتم انبیاست، بر وی واجب نیست که از پیامبران قبل از خود تبعیت کند بلکه حلال و حرام برای او همان است که خداوند بر وی وحی می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۴).

۱-۷. وظایف نبی

وظیفه اصلی انبیا بیشتر مربوط به تعالی و تکامل انسان است تا آنها را از مقام حیوانی به مقام ملکی برساند. جهت اطاعت انسان‌ها از احکام و شریعت الهی، در درجه اول نبی موظف است به مردم تعلیم دهد که صانعی قادر و بی‌همتا دارند که عالم به هر آشکار و پنهانی ست و سزوار پرستش است؛ بهشت را برای اطاعت کنندگان و دوزخ را برای گنهکاران مهیا نموده است (کلینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۹۳). همچنین «بر نبی واجب است مردم را در شرع خودش به طاعات و عبادات ملزم کند تا آنها را با یادآوری معاد، از مقام حیوانیت به مقام ملکی سوق دهد. این عبادتها یا وجودی است یا عدمی است و هریک از این دو نوع، یا نفعش اختصاص به خود عبادت‌کننده دارد؛ مانند نماز و روزه، یا نفعش عمومی است؛ مانند صدقه و پرهیز از کذب و اذیت به مردم» (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۳۶۱). نبی که از نظر صدر واسطه میان عالم عقل و عالم حس است، با نظر به عالم عقل اخبار غیبیه و احوال مربوط به معاد را دریافت می‌کند و با رجوع به خلق آنها را به سمت خیر و سعادت رهنمون می‌شود (همان، ص ۳۵۶).

۱. بیان مرحوم سبزواری در این باره قابل توجه است: «فالانسان الطبیعی كما انه جامع لجميع الانواع الطبیعیه لایشذ عن وجوده نوع من الانواع الطبیعیه البسیطة والمركبة كذلك الانسان الحقیقی الختمی جامع لجميع المراتب من الانسان الجبروتی والملکوتی والملکی و بجزوته جامع للجبروتیات من الکلم الطیب الصاعده و هكذا. كما قال: (اوتیت جوامع الکلم)» (سبزواری، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۲۵۸).

۲. نبوت از نگاه ابن میمون

شرح حال: بزرگ‌ترین فیلسوف یهودی قرون وسطی، *ابن میمون*، در سال ۱۱۳۵م در قرطبه متولد شد و سال ۱۲۰۴م در قاهره در گذشت و سپس جسدش به طبریه منتقل شد. وی در شریعت یهود چنان مقام والایی دارد که یهودیان درباره وی گفته‌اند: «از موسی علیه السلام تا موسی (ابن میمون) کسی مانند موسی برنخاسته است» (زریاب، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۲). در یکی از رساله‌های خود تصریح نموده که نزد دو تن از دانشمندان مسلمان به نامهای *ابی بکر بن الصائغ* و *ابن الافلح* شاگردی نموده و در جایی دیگر گفته که تمام آثار ابن‌رشد را مطالعه کرده است (ابن میمون، ۱۹۷۲، ص ۲۲-۲۳). برخی از آثار وی عبارت‌اند از رساله‌ای در *صناعت منطق*؛ *السراج*؛ *مشنه توره* (سفر تثنیه تورات)؛ *رسالة الی الیمین*؛ مقاله *عن البحث*؛ و کتاب *دلالة الحائرین* که مهمترین اثر علمی *ابن میمون* می‌باشد (همان، ص ۲۵-۲۷).

دلالة الحائرین در یک نگاه: این کتاب در سه جزء نوشته شده است: جزء اول مشتمل بر یک مقدمه و ۷۶ فصل، جزء دوم مشتمل بر ۲۵ مقدمه و ۴۸ فصل، و جزء سوم نیز مشتمل بر یک مقدمه و ۵۴ فصل است. او خود در مقدمه جزء اول بیان می‌کند که هدف من از نوشتن این کتاب، حل کردن بسیاری از مسائل و مشکلات آیین یهود است.

ابن میمون در جزء اول این کتاب به مباحثی مانند خلقت انسان، هیبوط انسان، بنی اسرائیل، معانی خاص برخی واژه‌ها، بحث اسما و صفات الهی، توحید، الهیات سلبی، علم کلام و آرای متکلمان در باب خداوند می‌پردازد. در جزء دوم کتاب به مباحثی همچون وجود خداوند، عدم جسمانیت او، حدوث عالم، خلق عالم از عدم، نبوت، وحی و انواع آن، کتاب مقدس، و معجزه می‌پردازد. در جزء سوم کتاب نیز به مسائل مختلفی مانند معنای حیوان، بحث شر، بحث اراده، علم و قدرت خدا، بحث انبیایی مانند *حزقیال*، *اشعیا*، *ایوب* و...، و بحث احکام دینی می‌پردازد.

اینک دیدگاه *ابن میمون* را در پنج بخش گزارش می‌کنیم:

۲-۱. حقیقت نبوت

ابن میمون ابتدا سه نظریه در مورد نبوت بیان می‌کند و بعد از اشاره به نظریه مختار، در فصلی جداگانه به بیان حقیقت نبوت می‌پردازد. این سه نظریه عبارت‌اند از: ۱. قول عوام که معتقدند خداوند هرکسی از مردم را که بخواهد برای رسالت و نبوت بر می‌گزیند و همین اندازه که در او

صلاحیت و خیری باشد کافی است، خواه صغیر باشد یا کبیر، عالم باشد یا جاهل؛ ۲. قول فلاسفه است که معتقدند نبوت کمالی است در انسان که تنها از طریق ریاضت به فعلیت می‌رسد. بر اساس این قول افراد جاهل صلاحیت برای نبوت ندارند. تنها افرادی برای نبوت صلاحیت دارند که قوه تخیل آنها به اندازه‌ای قوی باشد که آمادگی دریافت وحی را داشته باشند. چنین افرادی ضرورتاً نبی خواهند بود؛ ۳. قول سوم قول شریعت‌مان (شریعت موسی) است. این قول شبیه قول فلاسفه است و تنها یک فرق با آن دارد. تفاوت در این است که طبق این قول هرکسی که آمادگی برای نبوت داشته باشد ضرورتاً نبی نخواهد بود بلکه این امر بسته به اراده و مشیت خداوند است (همان، ص ۳۸۸-۳۹۰).

از توضیحات و شواهدی که ذیل این قول آورده به دست می‌آید که مختار وی همین نظریه است؛ ولی در بیان حقیقت نبوت، نکته‌ای دارد که با قول دوم مطابق است. وی راجع به ماهیت نبوت می‌گوید:

حقیقت نبوت فیضی است از جانب خداوند که به واسطه عقل فعال، ابتداء بر قوه ناطقه و سپس بر قوه متخیله فائض می‌شود. فیضان چنین امری بر فردی از انسان‌ها حاکی از این است که آن فرد در بالاترین مرتبه انسانی قرار دارد (همان، ص ۴۰۱).

ابن میمون مردم را در راستای دریافت چنین فیضی به سه صنف تقسیم می‌کند: اول؛ صنفی که فقط از طریق قوه ناطقه‌شان چنین فیضی را دریافت می‌کنند که این امر یا ناشی از کم‌بودن فیض است یا ناشی از نقصان قوه متخیله این افراد است. وی این گروه را علمای اهل نظر می‌داند. دوم؛ صنفی که فقط بر قوه متخیله‌شان این فیض ساطع می‌شود و نقصان قوه ناطقه این گروه یا فطری است یا ناشی از کمی ریاضت است. این گروه همان حکمرانان و مدبرین اجتماعی هستند. سوم؛ صنفی که هم از طریق قوه متخیله‌شان و هم از طریق قوه ناطقه‌شان این فیض را دریافت می‌کنند (همان، ص ۴۰۶). قوه متخیله در وجود چنین افرادی به کمال نهایی خود رسیده است که البته حصول چنین حالتی برای هر انسانی ممکن نیست، بلکه این مرتبه از کمال به صورت فطری در وجود برخی از انسان‌ها قرار داده شده است؛ بنابراین امری غیراکتسابی است. کمال قوه متخیله که از قوای بدنی است، تابع کاملترین مزاج است. و چنین چیزی اگر معدوم یا ناقص باشد قابل جبران نیست؛ زیرا عضوی که مزاج آن از اصل خلقتش ناقص باشد در نهایت می‌توان آن را با تدبیر به یک صحت نسبی رساند؛ ولی دیگر نمی‌توان آن را به افضل هیئات

رساند؛ ولی اگر نقصان آن به خاطر آفتی در مقدار یا وضع یا ماده آن باشد به هیچ وجه قابل جبران نیست.

افعال قوه متخیله عبارت‌اند از حفظ محسوسات و ترکیب آنها و محاکات آنها. هنگامی فعلش در بهترین و بالاترین مرتبه است که حواس ظاهری تعطیل باشند. در این هنگام آماده است برای دریافت منامات صادق و دریافت نبوت.

ابن میمون معتقد است تفاوت رویا و نبوت بالنوع نیست بلکه به قلت و کثرت است؛ زیرا در متون مقدس آمده است که خواب یک شصتم از نبوت است و روشن است که نمی‌توان بین دو امری که بالنوع متفاوتند تقدیر و اندازه‌گیری کرد. همچنین در برخی تعابیر آمده است: خواب ثمره نبوت است؛ بنابراین فعل قوه متخیله در هنگام خواب همان فعل او در حال نبوت است الا اینکه در آن تقصیر و نقصانی است که سبب آن این است که هنوز به غایت کمال خود نرسیده است.» (همان، ص ۴۰۰-۴۰۱) از نظر وی نبی فقط در حالت حلم و رویا وحی الهی را دریافت می‌دارد (همان، ص ۴۰۳)؛ ولی حالت رویا برتر از حالت حلم است که وی از آن تعبیر به «مرای النبوه» و «بدالرب» می‌کند. این حالت، حالتی است دهشت‌آور که در هنگام بیداری برای نبی پیش می‌آید و در وقت پیش آمدش حواس ظاهری نبی تعطیل می‌شود. در این هنگام است که وحی الهی، ابتدا بر قوه ناطقه و سپس از طریق آن بر قوه متخیله نازل می‌شود (همان، ص ۴۱۸-۴۱۹).

ابن میمون پس از ذکر این مقدمه طولانی، در فراز پایانی کلامش که مشتمل بر سه بخش است می‌گوید:

۱. شخصی که محل قوه متخیله‌اش در غایت صفاء و اعتدال باشد؛ ۲. عقل نظریش از طریق کسب علم از قوه به فعل خارج شده و به کمال انسانی خود رسیده باشد؛ ۳. و از لذات حیوانی رویگردان و به امور شریف و معارف الهی روی آورده باشد و متخلق به اخلاقی نیکو گشته باشد و در یک کلام لذتهای مربوط به لامسه را ترک کرده باشد و حب ریاست و کسب شهرت و غلبه در او نباشد، چنین شخصی هنگام فعالیت قوه متخیله‌اش که از جانب عقل بر او فیض می‌شود چیزی جزء امور الهی را درک نمی‌کند و غیرخدا و ملائکه‌اش چیزی نمی‌بیند و هیچ علمی به جزء آراء صحیح و تدبیرات عامه برای اصلاح مردم برای او حاصل نمی‌شود.

روشن است که مردم در این سه امر یعنی کمال قوه ناطقه از طریق تعلم و کمال قوه متخیله که امری جبلی است و کمال خلق که از طریق رویگردانی از لذات بدنی حاصل می‌شود، از

همدیگر متفاضل و متمایزند و به همین سبب است که میان انبیاء نیز این تمایز و اختلاف مرتبه وجود دارد» (همان، ص ۴۰۲) مختلف بودن درجات نبوت حتی سبب می‌شود یک نبی واحد در دو وقت متفاوت، برخوردار از دو درجه متفاوت باشد (همان، ص ۴۳۲).

۲-۲. ضرورت نبوت

ابن میمون در اثبات ضرورت نبوت می‌گوید:

انسان موجودی است مدنی؛ و لذا باید به صورت مدنی زندگی کند؛ ولی اختلاف مزاجی که بین انسان‌ها وجود دارد باعث شده است انسان‌ها دارای اخلاقی متفاوت از همدیگر باشند. این اختلاف به اندازه‌ای شدید است که هیچ دو انسانی را نمی‌توان یافت که دارای اخلاقی مشابه باشند. حال چون چنین اختلاف شدیدی بین انسان‌ها وجود دارد و از سویی انسان‌ها ناگزیرند به صورت اجتماعی زندگی کنند، ضروری است برای تدبیر اعمال انسان‌ها، مدبری در اجتماع وجود داشته باشد تا سنتها و قوانینی وضع کند تا به موجبش آن اختلاف طبیعی در پرتو این اتفاق وضعی پنهان شود (همان، ص ۴۱۵).

۲-۳. تشخیص نبی از غیرنبی و شریعت الهی از غیرالهی

ابن میمون چندان اهمیتی به دلالت معجزه بر صدق نبی ندارد. وی در کتاب *دلالة الحائرین* به ذکر معجزاتی از انبیای الهی می‌پردازد؛ ولی آنجا که درصدد بیان راه تمییز قوانین الهی از غیرالهی و نبی از غیرنبی برمی‌آید، سخنی از معجزه به میان نمی‌آورد. از نظر وی راه تشخیص شریعت الهی از غیرالهی، که آن را شریعت ناموسییه نام می‌نهد، تامل در متن قوانین است. قوانینی که صرفاً به انتظام شهر و رفع ظلم دعوت می‌کند و توجهی به امور نظری و تکامل قوه ناطقه و آراء صحیحه ندارد، غیرالهی هستند و واضح چنین قوانینی افرادی هستند که در قوه متخیله به کمال رسیده باشند؛ ولی اگر شریعتی به جزء توجه به انتظام شهر و رفع ظلم، به اصلاح اعتقادات و اعطاء آراء صحیح در مورد خداوند و ملائکه اهتمام ورزد و در پی تکامل قوه ناطقه باشد، شریعتی الهی خواهد بود.

اما راه تشخیص مدعیان راستین از مدعیان دروغین، نظر در افعال و اقوال آنهاست. باید دقت کرد شخصی که مدعی نبوت است تا چه میزان از لذتهای بدنی دوری می‌کند و به روحانیات توجه دارد (همان، ص ۴۱۷).

۲-۴. صفات نبی

با توجه به آنچه در بخش حقیقت نبوت گزارش شد، می‌توان صفات نبی را از نگاه *ابن میمون* به دست آورد. نبی کسی است که در سه قوه عقل، خیال و حس به بالاترین مرتبه خود رسیده باشد. به دلیل اینکه کمال قوای بدنی، تابع کمال مزاج است، به دست می‌آید تعادل مزاج نیز از جمله خصایصی است که نبی باید از آن برخوردار باشد. رویگردانی از لذات حیوانی و تمایل به امور شریف و معارف الهی نیز از ویژگیهای اخلاقی اوست.

علاوه بر این اوصافی که با تامل در دیدگاه *ابن میمون* راجع به حقیقت نبوت استنباط می‌شود، در فصلی جداگانه دو صفت دیگر را نیز ذکر کرده است:

وی معتقد است انبیاء دارای قوه اقدام و درک و حدسی قوی هستند. قوی بودن قوه اقدام آنها سبب شجاعتشان است. مصداق بارز این شجاعت در مورد حضرت موسی علیه السلام تحقق یافته که با عصایش علیه پادشاهی عظیم اقدام می‌کند تا قومی را رهایی بخشد و هیچ ترسی به دل راه ندهد؛ ولی قوی بودن حدس باعث می‌شود نبی به سرعت امور حقیقی را درک کند به گونه‌ای که گمان می‌شود بدون گذر از مقدمات به نتیجه رسیده است.

۲-۵. مراتب انبیا

به اعتقاد *ابن میمون*، انبیای الهی به لحاظ دریافت فیض از جانب عقل فعال، بر دو دسته‌اند که این خود بیان دو مرتبه از مراتب انبیاست: الف) دسته‌ای که فقط به اندازه‌ای که نفوس خودشان تکمیل شود فیض وحیانی را دریافت می‌کنند و در مقابل دیگران تکلیفی ندارند؛ ب) دسته‌ای که سهمشان در دریافت این فیض به اندازه‌ای است که به جز تکامل نفس خودشان، برای هدایت و تعلیم مرد نیز ترغیب می‌شوند (همان، ص ۴۰۷).

۱۷

اما در جایی دیگر *ابن میمون* یازده مرتبه را برای انبیا ذکر می‌کند: الف) در مرتبه اول انبیایی قرار دارند که از جانب پروردگار معونه‌ای [فیضی] را دریافت می‌دارند که باعث تحریک آنها به سمت عمل نیکی همچون نجات دیگران از دست اشرار یا افاضه خیر بر دیگران، می‌شود. این فیض الهی، «روح‌الله» نام دارد، و شخصی که مصحوب چنین فیضی است در مورد او گفته می‌شود که روح پروردگار در او حلول کرده است؛ ب) در این مرتبه شخص احساس می‌کند که نیرویی در او حلول کرده و با او سخن می‌گوید و همین باعث می‌شود بر لسانش اذکار و

گفتارهایی برای تدبیر امور مردم جاری شود. در مورد چنین شخصی گفته می‌شود که توسط «روح القدس» تدبیر می‌شود. «مزامیر»، به دست **داود** و «الامثال»، «الجامعه» و «نشید الاناشید»، به دست **سلیمان**، از همین طرق تالیف شدند؛ بنابراین در مورد این کتابها گفته می‌شود به وسیله روح القدس نوشته شده‌اند؛ (ج) مرتبه سوم اولین مرتبه‌ای است که در آن شخص کلام الهی را دریافت می‌کند. در این مرتبه نبی در حالت حلم مثالی را می‌بیند و در همان حالت معنای آن مثال نیز برایش تبیین می‌شود؛ (د) در این مرتبه نبی در حالت حلم کلام مشروحی را می‌شنود اما گوینده آن را نمی‌بیند؛ (ک) در مرتبه پنجم شخصی در حالت حلم با نبی تکلم می‌کند؛ (گ) در این مرتبه که حالت اکثر انبیاست، ملک الهی با نبی تکلم می‌کند؛ (ل) نبی در این مرتبه می‌بیند که گویا پرودگار با او تکلم می‌کند؛ (م) در این مرتبه نبی در حالت رویا مثالهایی را مشاهده می‌کند؛ مانند **ابراهیم** که در حالت رویا امثالی را دریافت کرد؛ (ن) در مرتبه نهم، نبی در حالت رویا کلامی را می‌شنود؛ مانند **ابراهیم** که در موردش آمده است: «فاذا بكلام الرب الیه قایلا لایرتك هذا»؛ (و) نبی در این مرتبه و در مرآی نبوت، شخصی را می‌بیند که با او تکلم می‌کند؛ (ی) در این مرتبه نبی فرشته‌ای را می‌بیند که در رویا با او سخن می‌گوید. **ابن میمون** این مرتبه را بالاترین مرتبه می‌داند (همان، ص ۴۳۲).

۲-۶. افضل انبیا

چنانچه اشاره شد **ابن میمون** نبوت را امری تشکیکی می‌داند و همین مبرر تفاضل انبیا بر همدیگر است. وی در موارد متعددی، برای حضرت **موسی** و ویژگیهایی بر شمرده که بدون شک افضل بودن **موسی** را به دست می‌دهند. در یک جا تصریح می‌کند که حضرت **موسی** از خداوند طلب شناخت دو امری را کرد که هیچ پیامبری نه قبل و نه بعد از او درک نکردند. آن دو چیز عبارت‌اند از شناخت ذات خدا و شناخت صفاتش (همان، ص ۱۲۶). وی در مقام مقایسه **موسی** با سایر انبیا، شریعت **موسی**، معجزات وی و چگونگی دریافت وحی از جانب خداوند را برترین نوع آنها می‌داند. از نظر وی تمام انبیای قبل از **موسی** صرفاً مأمور به ارشاد و تعلیم مردم بودند؛ ولی هیچ‌یک از آنها مدعی نبودند که خداوند با من سخن گفته و مرا برای هدایت شما فرستاده است؛ ولی انبیای بعد از **موسی** همگی موظفند که تابع شریعت **موسی** باشند و مردم را دعوت به آن کنند (همان، ص ۴۱۲-۴۱۴).

۲-۷. وظایف نبی

ابن میمون معتقد است هدف شریعت الهی فراهم نمودن صلاح نفس و صلاح بدن است. صلاح نفس از طریق فراهم نمودن آراء صحیح ممکن است و صلاح بدن از طریق فراهم نمودن اسباب معیشت میسر می شود (همان، ص ۵۷۵). آراء صحیح‌های که باعث صلاح و تکامل نفس می شود عبارت‌اند از: اعتقاد به وجود خداوند، توحید خداوند و علم و قدرت و اراده و قدیم بودن او؛ بنابراین شریعت الهی به چنین عقائدی دعوت می کند. گذشته از اینها انسان را به عقائدی دعوت می کند که برای برقراری عدالت و رفع ظلم از جامعه مفید است. مانند اعتقاد به اینکه غضب خداوند شامل حال طغیانگران خواهد شد (همان، ص ۵۷۷).

در راستای تحقق این دو امر خطیر انبیا الهی پس از دریافت وحی الهی که خبر از اعتقادات صحیح می دهد، موظفند: مردم را از شرک و بت پرستی نهی و دعوت به خداپرستی کنند (همان، ص ۵۹۱). آموزه‌های اخلاقی و طریقه تدبیر امور جامعه را به مردم تعلیم دهند (همان، ص ۵۹۲) و بالاخره اینکه به جهت تکامل انسان‌ها، فرائضی را برای آنها مقرر کنند. *ابن میمون* این فرائض را به چهارده بخش تقسیم می کند (همان، ص ۶۰۶-۶۱۰) در یک تقسیم‌بندی کلی می توان گفت که بخشی از آنها نواهی هستند و بخش دیگر اوامرند.

مقایسه و نتیجه

اکنون دو دیدگاه را به همان ترتیب هفت‌گانه مقایسه کرده و شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان را ذکر می کنیم:

۱. هر دو فیلسوف نبوت را امری غیراکتسابی و حقیقتی تشکیکی دانسته، تحقق مقام نبوت را منوط به تکامل قوای سه‌گانه عقل، خیال و حس می‌دانند که پس از تحقق چنین مقامی، به موجب اراده و امر خداوند، نبی برای هدایت مردم مبعوث می‌شود. نیز هر دو بر این اعتقادند که رویا بخشی از نبوت است. سربان و عمومیت نبوت نیز در هر دو دیدگاه هویدا است. *صدر* به این مطلب تصریح کرده است و در نظریه *ابن میمون*، تقسیم مردم به سه گروه علما، مدبرین اجتماعی و انبیا، برتابنده آموزه سربانی بودن نبوت است.

البته راجع به مبعوث شدن نبی از جانب خداوند، در کلمات *ابن میمون* یک تناقضی به چشم می‌خورد. چنانچه قبلا هم اشاره کردیم وی در آنجا که نظریات سه‌گانه (نظر عوام، فلاسفه و

اهل شریعت) را در مورد نبوت مطرح می‌کند، ابراز می‌دارد که قول فلاسفه و اهل شریعت بسیار شبیه یکدیگرند و تنها تفاوت آنها در این است که از نگاه فلاسفه تحقق حقیقت نبوت که همان دریافت فیض الهی باشد، شخص دریافت‌کننده را جبرا به مقام نبوت رسانده و خود اقدام به هدایت و ارشاد مردم می‌کند؛ ولی از نگاه اهل شریعت شخصی که قوای سه‌گانه‌اش به تکامل نهایی رسیده باشد، فقط هنگامی نبی خواهد بود و می‌تواند به نام نبوت، برای هدایت مردم اقدام کند که ماذون از طرف خداوند باشد.

ابن میمون در اینجا که اقوال سه‌گانه را مطرح می‌کند، خود قول اهل شریعت را بر می‌گزیند؛ ولی در جایی دیگر تصریح کرده است به اینکه: «طبیعت این فیض عقلی ایجاب می‌کند که شخصی که آن را دریافت کرده است به دعوت مردم اقدام کند، خواه مردم بپذیرند و خواه نپذیرند. و حتی اگر انبیا در راه دعوت مردم اذیت شوند یا کشته شوند دست از دعوت خود بر نمی‌دارند؛ زیرا طبیعت این فیض به گونه‌ای است که به آنها اجازه قرار و سکون نمی‌دهد» (همان، ص ۴۰۸).

چنانچه ملاحظه می‌شود وی اقدام انبیا به دعوت مردم و انجام وظائف مربوط به نبوت را ناشی از تحقق فیض نبوت می‌داند نه منوط به گزینش و اذن خداوند. می‌توان برای رفع این تناقض به این احتمال پناه برد که تحقق فیض نبوت، خود پوشش دهنده امر الهی نیز هست.

نتیجه اینکه راجع به حقیقت نبوت، تفاوت چشمگیری بین *نظر صدرا* و *ابن میمون* به چشم نمی‌خورد.

۲. در اثبات ضرورت نبوت استدلال هر دو فیلسوف بسیار شبیه همدیگر است. حد وسط در هر دو برهان مدنی بالطبع بودن انسان است؛ انسان مدنی بالطبع است و هر آنچه مدنی بالطبع باشد نیاز به مدبر دارد و علت این نیازمندی وجود اختلاف و نزاع در جوامع بشری است. این اختلاف و نزاع از نظر *ابن میمون* معلول اختلاف مزاج است اما *صدرا* اشاره‌ای به علت اختلاف نکرده است.

البته *صدرا* در ادامه استدلال خود اشاره کرده است که این مدبر اجتماعی باید از میان خود انسان‌ها و نیز صاحب معجزه باشد. لکن حق این است که این دو امر از حوزه استدلال بیرون است (جوادی آملی، ۱۴۲۲، ص ۹۴).

اما استدلال از طریق عنایت الهی که *صدرا* آن را در برخی آثار خود ذکر کرده است، در

کلمات *ابن میمون* وجود ندارد. با این حال در استدلال مشترک باز هم تفاوت چندانی بین دو دیدگاه مذکور وجود ندارد.

۳. در بخش سوم؛ یعنی راه تشخیص نبی از غیر نبی و شریعت الهی از غیر الهی، تفاوت فاحشی وجود دارد. *ابن میمون*، تامل در افعال و گفتار نبی را طریقه تشخیص این دو مقوله می‌داند؛ ولی *صدررا* علاوه بر توجه دادن به این طریق، به طریقت معجزه اهتمام بیشتری دارد.

۴. اشتراکات دیدگاه *صدررا* و *ابن میمون* در بخش صفات نبی را می‌توان اینگونه بر شمرد: اول: تکامل در سه قوه حس، خیال و عقل. از نظر آنها، چنین انسانی چون به راحتی به آراء صحیح و تدبیرات عامه برای اصلاح مردم دست می‌یابد، برای نبوت صلاحیت دارد. دوم: اعتدال و سلامت مزاج که در نگاه *ابن میمون*، کمال قوه متخیله تابع آن است. سوم: شجاعت. چهارم: برخورداری از درک و شعوری نیکو. پنجم: دوستدار علم و دانش بودن. ششم: پرهیز از لذائذ دنیوی.

سایر صفاتی که *صدررا* در بخش کمالات ثانوی ذکر کرده؛ ولی در کلمات *ابن میمون* به چشم نمی‌خورند، از وجوه اختلاف در بخش چهارم می‌باشند.

۵. اگر بخواهیم از دریچه اشتراک، نظر کنیم شاخصه اصلی در این بخش این است که در هر دو دیدگاه، مراتب انبیا، بر اساس چگونگی دریافت وحی بیان شده است.

صدررا و *ابن میمون* هر دو معتقدند برخی انسان‌ها نبی هستند اما رسول نیستند (گرچه *ابن میمون* از لفظ رسول استفاده نکرده است) برخی انبیا فرشته وحی را می‌بینند و برخی فقط صدای او را می‌شنوند و برای برخی اتفاق می‌افتد که خداوند با آنها سخن می‌گوید.

تنها تفاوت آشکار در این بخش این است که از نگاه *صدررا* ملاک فزونی مرتبه چهارم، واجدیت مقام امامت و صاحب شریعت بودن است و این مطلبی است که در کلمات *ابن میمون* وجود ندارد.

۲۱

۶. اما راجع به افضل انبیا دیدگاه *صدررا* و *ابن میمون* کاملاً متخالف است. چنانچه ملاحظه می‌شود *ابن میمون*، *موسی* را افضل انبیا می‌داند و اذعان می‌دارد که سایر انبیای پس از وی، همگی باید تابع شریعت *موسی* باشند؛ ولی *صدررا* نبی مکرم اسلام را افضل انبیا دانسته و وی را ملزم به اطاعت از شرایع قبلی نمی‌داند.

تنها شباهتی که در این بخش می‌توان به آن اشاره کرد این است که هر دو برای اثبات ادعای خود به آیاتی از تورات و قرآن استناد می‌کنند؛ البته این علاوه بر استدلالهای خاص

هر کدام است.

۷. در بخش ششم؛ یعنی وظایف نبی نیز باید بیشتر راجع به شباهت سخن کرد. هر دو فیلسوف معتقدند وظیفه اصلی نبی، رهنمون بودن انسان‌ها به سمت تعالی و کمال است. در راستای تحقق بخشیدن این مهم، نبی اوامر و نواهی را از جانب خداوند دریافت و به مردم ابلاغ می‌کند. مجموعه این اوامر و نواهی شریعت الهی است. نتیجه اینکه، با چشم‌پوشی از اندک تفاوتها، باید دیدگاه صدر و ابن‌میمون راجع به نبوت را دیدگاهی همانند دانست، گرچه یکی تابع شریعت اسلام و دیگری تابع شریعت یهود است و نظریاتشان در برخی مباحث کلامی دیگر تفاوت آشکاری با همدیگر دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- * قرآن کریم.
۱. آشتیانی، سیدجلال‌الدین؛ الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية؛ ج ۲، مشهد: المركز الجامعي للنشر، ۱۳۶۰.
 ۲. تورسکی، ایزادور؛ «کنکاشی در اندیشه و آثار ابن میمون فیلسوف بزرگ آیین یهودی»؛ مجله‌نامه فرهنگ؛ ترجمه مجید محمدی؛ ش ۸، تابستان ۱۳۷۱.
 ۳. جوادی آملی، عبدالله؛ علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهية؛ ج ۲، قم: دارالاسراء للنشر، ۱۴۲۲ق.
 ۴. زریاب، عباس؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ تهران: انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، [بی تا].
 ۵. سبزواری، ملاحادی؛ شرح المنظومة؛ تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ تهران: نشر ناب، ۱۴۲۲ق.
 ۶. صدوق، محمد؛ الخصال؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
 ۷. شیرازی، صدر المتألهین؛ مفاتیح الغیب؛ مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی؛ تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
 ۸. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ رسائل خواجه نصیرالدین طوسی؛ ج ۲، بیروت: نشر دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
 ۹. کاشفی، محمدرضا؛ «تجسیم از دیدگاه ابن میمون و علامه طباطبایی»؛ مجله هفت آسمان؛ ش ۲، تابستان ۱۳۷۸.
 ۱۰. ابن میمون، موسی؛ دلالة الحائرين؛ تحقیق یوسف اتای؛ بیروت: نشر مكتبة الثقافة الدينية، ۱۹۷۲م.
 ۱۱. شیرازی، صدرالدین؛ اسرار الآيات؛ تحقیق محمد خواجه‌جوی؛ تهران: حکمت و فلسفه در ایران، ۱۴۰۲ق.

۱۲. کلینی، محمدبن یعقوب؛ شرح اصول الکافی؛ تصحیح محمد خواجه‌ای و تحقیق علی عابدی شاهرودی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۳. کلینی، محمدبن یعقوب؛ مجموعه الرسائل التسعة (رسالة فی الواردات القلبية)؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۳۰۲ق.

